

### سبک‌نگرش



موفقیت‌ها را به حساب شایستگی خودمان می‌گذاریم و ناکامی‌ها را به حساب بدشانسی

# آنچه هستی، شایستگی توست یا اقبال؟!

■ **تلخیص: حسین گل‌محمدی**

دانشمندان می‌گویند عواطف یک نوزاد در اولین لحظه‌ها و روزهای تولدش شکل می‌گیرد، دقیقاً حین دورانی که او هیچ حق انتخابی ندارد. علاوه بر آن، این نوزاد بیچاره هیچ کدام از صفاتش را «خودش» انتخاب نمی‌کند؛ نه خانواده، نه طبقه اقتصادی، نه محل زندگی و نه خیلی چیزهای دیگرش را. اما به سن قانونی که می‌رسد مسئول آدمی می‌شود که هست. انگار گلوله‌ای باشد که از یک توپ پر تاب شده و حالا در میان این پرواز، از خواب بیدارش کرده باشند. چقدر می‌شود او را مسئول موفقیت یا شکست‌های زندگی آینده‌اش دانست؟ این مطلب را دو یود برابر تر نوشته و در وب‌سایت ووکس منتشر شده است. و ب‌سایت ترجمان نیز آن را با ترجمهٔ محمد معماریان منتشر کرده است. مطلب را با اندک کمی تلخیص می‌خوانید.

■ **چرا بعضی‌ها از به رخ کشیدن شانس خشمگین می‌شوند؟**

چند سال پیش کتابی منتشر شد که عوغا به پا کرد: «موفقیت و شانس: اقبال خوش و افسانه شایسته‌سالاری»، به قلم رابرت فرانک. این کتاب می‌گوید شانس نقش عظیمی در هر یک از موفقیت‌ها و شکست‌های انسان دارد. این نکته اساساً پیش پا افتاده و بی‌حاشیه‌است ولی بسیاری افراد باظت و خشم و اکتش نشان دادند. راحت می‌شود فهمید چرا یادآوری شانس به مردم، خصوصاً به آنهایی که بیش از همه شانس آورده‌اند، برایشان توهین‌آمیز است. قبول نقش شانس می‌تواند به فهم‌مان از خوشتن ضربه بزند. می‌تواند احساس کنترل‌مان بر امور را کم‌رنگ کند. باب‌انواع و اقسام پرش‌های ناخوشایند را پیرامون وظیفه‌مان در قبال دیگران کم‌شانس‌تر باز می‌کند. خلق یک جامعه غم‌خوار تر را، با وجود مقاومت‌های گریزناپذیر، به خودمان یادآوری کنیم. و این نوشته هم آن یادآوری است. در اینکه چه کسی شده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم، چقدر سزاوار ستایشیم؟ در اینکه در زندگی به کجا رسیده‌ایم و چه کسی شده‌ایم، چقدر سزاوار ستایش اخلاقی هستیم؟ بر عکس، سزاوار آنیم که مسئول و مقصر نتایج به حساب بیاییم؟ نحوه پاسخ‌تان به این سوالات نکات زیادی را درباره جهان‌بینی اخلاقی‌تان آشکار می‌کند. در نظر اول، هر چه «اعتبار/ مسئولیت» بیشتری قائل باشید، بیشتر ضربه به خودمان وارد پیامدهای اجتماعی و اقتصادی ناگزیر را بپذیرید که اغلب هم سنگ‌دانه‌ن‌انبار بریند یعنی می‌گویید مردم اساساً به‌آنی می‌رسند که سزاوارش هستند. هر چه «اعتبار/مسئولیت» کمتری قائل باشید، بیشتر معتقدید که ریه‌های خارج از کنترل ما (و شانس محض) مسیر زندگی‌مان را شکل می‌دهند و بیشتر برای شکست خوردگان غم‌خواری می‌کنید و از خوش‌اقبال‌ها انتظار کمک بیشتری دارید. نقش شانس را کم‌بپذیرید، تطبیف اثرات نامطلوب به پروژه اخلاقی اصلی‌تان تبدیل می‌شود. برای فهم نقش شانس، ابتدا باید از آن بحث قدیمی «طبیعت یا تربیت» گذشت. این بحث مردم‌رادرگیر می‌کند،نه‌به‌خاطر وجود علم‌وشی، بلکه چون به پرسش‌های وجودی عمیق‌تری را پیش می‌کشد. «طبیعت» اسم رمز همه آن چیزهایی شده که گریزی از آنها نداریم؛ تن‌هایمان، ژن‌هایمان. تیز سرنوش‌ت از کمان پرتاب‌شده و مسیری را طی می‌کند که از پیش معین است. و «تربیت» به یک اسم اختصاری تبدیل شده است برای ظرفیت ما برای تغییر، توانایی‌مان در شکل گرفتن توسط اقتضات و دیگران و خودمان، فضای تکان و تحرک‌مان در همان مسیر معین، یا حتی گریز از آن. یک اسم اختصاری برای میزان کنترلمان روی سرنوش، ولی از این نوع نگاه به مسئله همیشه، به نظر، گمراه‌کننده بوده است.

**طبیعت و تربیت، هر دو برایتان رخ می‌دهند**

درست است که در بحث زن‌هایمان، رنگ مویتان، قواره تن و ظاهرتان، استعدادتان در ابتلا به برخی بیماری‌ها، حق انتخاب ندارید. گریزی ندارید از آنی که طبیعت به شما داده است، و طبیعت هم لطف خود را مصفانه‌ها بر اساس شایستگی‌ها تقسیم نمی‌کند. ولی در عمده مسائل تعلیمی مهم نیز حق انتخاب ندارید، روانشناسان رشد کودک به ما می‌گویند که شکل‌گیری عمیق و ماندگار مسیرهای عصبی در اولین ساعات، روزها، ماه‌ها و سال‌های زندگی رخ می‌دهد.

تمایلاتی اساسی شکل می‌گیرند که شاید یک عمر دوام داشته باشند. اینکه بغل‌تان کنند، یا شما حرف بزنند، غذایتان بدهند، موجب شوند احساس ایمنی کنید و از شما مراقبت کنند؛ در هیچ‌یک از اینها حق انتخاب ندارید اما همین‌ها کم‌لبش اسکلت عاطفی شما می‌سازند. اینهاست که تعیین می‌کند چقدر در برابر تهدید حساسید، چقدر پذیرای تجربه‌های جدید هستید و ظرفیت همدلی‌تان چقدر است. کودکان در قبال نحوه گذران سال‌های رشدشان و تأثیر ماندگار آن سال‌ها مسئولیتی ندارند ولی گریزی هم از آن ندارند. هر فرهنگ‌ی سن و نشانه‌های خاص خود را برای بزرگسالی (فاعلیت اخلاقی) دارد، ولی این گذار از کودکی به بزرگسالی در همه فرهنگ‌ها وجود دارد. نقطه‌ای می‌رسد که کودک-این موجود غریزه‌محوری که کاملاً مسئول تصمیماتش نیست- بزرگ می‌شود، یعنی توانایی کارکردهای شناختی بهتر برای تنظیم و تعدیل رفتار خود بنا به معیارهای مشترک را دارد و اگر چنین‌نکند باید حساب و کتاب پس بدهد. عطف به بحث، مهم‌نیست که این مرز را کجا رسم کنید. مهم آن است که این اتفاق پس از آن می‌افتد که بخش عمده خلقیات، شخصیت، و اقتضات اجتماعی اقتصادی او معین شده‌اند. بدین ترتیب به اینجا می‌رسید. ۱۸ ساله شده‌اید. دیگر کودک نیستید؛ بزرگساید، یک فاعل اخلاقی و مسئول کسی که هستید و کاری که می‌کنید. تا آن زمان، میراث‌هنگفتی به شما رسیده‌است. طبیعت و والدین، بنا به تصادف، تنها ساختار ژنتیکی بلکه قومیت را به شما اعطا کرده‌اند. همچنین خصیصه‌های ژنتیکی‌دارید که به شیوه‌ها بسیار خاص، بنا به پرورش خاص در یک محیط خاص یا یک مجموعه تجارب خاص، «فعال» می‌شوند. سیم‌پیچی روانی و عاطفی شما برقرار است. غرایز، تمایلات، ترس‌ها و هوس‌های معینی دارید. مقدار خاصی پول، ارتباطات و فرصت‌های اجتماعی خاص، و یک نسب خانوادگی خاص



دارید. میزان و کیفیت تحصیلاتتان خاص است، شما فرد خاصی هستید. شما مسئول هیچ‌یک از آن چیزها نیستید؛ نمی‌توانسته‌اید مسئول باشید، فقط یک بچه بوده‌اید، بدتر از آن: یک نوجوان! ژن‌ها یا تجربه‌هایتان را که انتخاب نکرده‌اید. عمده چیزی که از طبیعت و تربیت به شما رسیده و مهم‌است صرفاً برایتان رخ داده‌است. در عین حال، ۱۸ ساله که می‌شوید، همه اینها از آن شماست: تمام آن میراث، از جمله بخش‌های ناخوشایندش. وقتی یک فاعل اخلاقی خودمختار و مسئول می‌شوید، عملاً گلوله‌ای هستید که از یک توپ در مسیری معین پرتاب شده‌اید. از لحاظ اخلاقی، در میانه این پرواز از خواب بیدار می‌شوید.

**بهبود خوشتن عموماً یعنی غلبه بر میراث‌مان**

ما چقدر قادریم مسیر زندگی‌مان را تغییر دهیم؟ چقدر می‌توانیم خودمان را تغییر دهیم؟ در اینجا، تمایزی که دنیل کامنز روانشناس در کتاب «فکر، سریع و آهسته» به شهرت رساند، به درد می‌خورد. کامنز می‌گوید انسان‌ها دو نوع تفکر دارند: «سیستم اول» که سریع، غریزی، خودکار و اغلب ناخودآگاه‌است، و «سیستم دوم» که کندتر، سنجیده‌تر و از لحاظ هیجانی «خونسردتر» است. زمانی که بزرگسالی می‌شویم، شش‌گله و اکتش‌های سیستم اول ما عموماً بی‌تأثیر شده‌است ولی سیستم دوم چطور؟ گویا قدری

مردم مایل نیستند شکست‌ها و نقص‌هایشان به یایشان نوشته شود. در ارزش‌بایی دیگران، موفقیت‌هایشان را به اقتضات و شکست‌هایشان را به شخصیتشان نسبت می‌دهیم ولی در ارزش‌بایی زندگی خودمان، برعکس. آدمی یک رابطه منفعت‌طلبانه و فرصت‌طلبانه با شانس دارد. پذیرش نقش شانس (یا به تعبیر کلی‌تر، تأثیر گسترده عواملی بر زندگی‌مان که در آنها حق انتخاب نداشته‌ایم و به‌خاطرشان سزاوار ستایش یا نکوهش نیستیم) به معنای انکار کامل فاعلیت نیست

اول، بحث ظرفیت: اینکه اصلاً توان استفاده از سیستم‌بوم به این صورت را داشته باشید، یا چقدر توانش را داشته باشید، عمدتاً بخشی از میراثی است که به شما رسیده‌است. این هم وابسته به آن است که کجا به دنیا آمده‌اید، چگونه بزرگ شده‌اید، و به‌منبعی دسترسی داشته‌اید. مسیر زندگی‌مان حتی میل و توان‌هایمان به تغییر دادن همان مسیر را تعیین می‌کند. بوم، بحث نیاز: برخی افراد چندان نیازی به توانایی تعدیل خوشتن ندارند، چون ناکامی‌شان در این زمینه بخشیده و فراموش می‌شود. اگر مثلاً مردی سفید‌پوست باشید که در دامن یک خانواده پولدار به دنیا آمده، می‌توانید بارها و بارها خطا کنید و گند بزنید. ولی اگر مثلاً مردی سیاه‌پوست باشید، از شما انتظار می‌رود خود خارق‌العاده‌ای گرفتارند که دستشان ولی مراه‌است؛ مستعد آنند که به‌شما ظنین شوند یا از شما ترسند، تقاضای اجاره یا وامتان را رد کنند یا برای اعمال ممنون جناب سیستم دوم آدم «هن‌تر» بروند، مستعد آنند که برایتان پلیس خبر کنند، و اگر پلیس باشند مستعد آنند که شما را هدف بگیرند و آزار بدهند.

بهبود ظرفیت با پیشان نوشته‌شود. روانشناسان نشان می‌کنند که هر فرد موفقیت‌ناپذیر، یک خط‌بیرون‌زیئید کافی است که سال‌ها یا حتی تا پایان عمر عوالمیش را تحمل کنید. گروه‌های فرودست باید دو برابر در تعدیل خود بکوشند، بلکه نصف شانس بقیه نصیبشان شود. نه ظرفیت و نه نیاز به تعدیل خوشتن، برابر یا متنصفانه تقسیم نشده‌است. طنز تلخ ماجرا اینجاست که بیش از همه این کار را از آنها طلب می‌کنیم (فقر، گرستان، بی‌خانمان‌ها یا بی‌آشیا‌ن‌ها) که احتمالاً کمترین دسترسی را به پیش‌نیازهای زمینه‌ساز این کار دارند (این هم یک روایت دیگر از همان جمله مشهور است که فقیر بودن بره‌زینه‌است). ظرفیت شما برای تعدیل و بهبود خوشتن، و نیازتان به این کارها، هر دو جزئی از میراث شماست. این زندگی با‌قره‌بخت‌آزمایی نصیبتان شده‌است. بنا به شانس.

#### پذیرفتن نقش شانس تهدیدی اساسی و عمیق برای خوش‌شانسی‌هاست

می‌فهمم که چرا مردم از این نکته می‌رنجند. آنها می‌خواهند برای دستاوردهایشان صفات نیکویشان سوده شوند. توهین‌آمیز است که به کسی بگوییم علت اصلی موفقیتش یک قرعه خوب بوده‌است. صدماتبه مردم مایل نیستند شکست‌ها و نقص‌هایشان به یایشان نوشته‌شود. روانشناسان نشان داده‌اند که تمام انسان‌ها مستعد «خطای بنیادی اسناد» هستند: در ارزش‌بایی دیگران، موفقیت‌هایشان را به اقتضات و شکست‌هایشان را به شخصیتشان نسبت می‌دهیم ولی در ارزش‌بایی زندگی خودمان، برعکس. آدمی یک رابطه منفعت‌طلبانه و فرصت‌طلبانه با شانس دارد. پذیرش نقش شانس (یا به تعبیر کلی‌تر، تأثیر گسترده عواملی بر زندگی‌مان که در آنها حق انتخاب نداشته‌ایم و به‌خاطرشان سزاوار ستایش یا نکوهش نیستیم) به معنای انکار کامل فاعلیت نیست. معنایش این نیست که آدمی یعنی مجموعه میراثی که به او می‌رسد، یا اینکه شایستگی هیچ نقشی در دستاوردها ندارد. معنایش این نیست که نباید کسی را به‌خاطر کارهای بدش مسئول دانست یا به‌خاطر کارهای خوش‌پادش داد. نه، معنای حرفم فقط این است که هیچ‌کس سزاوار گرسنگی، بی‌خانم‌ی، رنج‌بیماری کشیدن یا انقیاد نیست، و در نهایت، هیچ‌کس هم سزاوار ثروت خارق‌العاده نیست. کریس هیز در کتاب گران‌سنگ خود «گرگ و میش‌نخچان» گفت: «اگر خواستار شایسته‌سالاری هستید، برای برابری تلاش کنید. چون فقط در جامعه‌ای که برابری نتایج محقق‌شده را از می‌نهد، جامعه‌ای که رفاه عمومی و همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کند، فقط در چنین جامعه‌ای است که فرصت و تحرک سزاوار افراد می‌تواند رونق بگیرد.» عطف به نقش خارق‌العاده شانس در زندگی‌مان، نه‌ژن‌های انسان استعداد زندگی را رننا به اصولی که بتوانیم مصفانه یا انسانی بدانیم، تقسیم می‌کنند، فقط در نه‌جامع بشری. ما همگی یک گول‌ه‌باری از میراث‌های متفاوت به بزرگسالی می‌رسیم، زندگی‌مان را در نقاط اساسی متفاوت آغاز می‌کنیم و به‌سبقت مقصدهای بسیار متفاوت پرتاب می‌شویم. نمی‌توانیم شانس را حذف کنیم یا به برابری کامل برسانیم، اما به‌سادگی می‌توانیم اثرات زمخت شانس را تلطیف کنیم، تضمین کنیم هیچ‌کس به عمق دره پرتاب نمی‌شود، اینکه همه به یک زندگی موفق دسترسی دارند، ولی، پیش از وقوع این اتفاق، باید با شانس رودررو و چهره به چهره مواجه شویم.

■ **مطهره تنگستانی**

برای ما ایرانی‌ها گفتن و نوشتن از مهر و مهربانی سخت نیست. برای کسانی که مهربانی در ذات‌شان نهفته شده، نوشتن از آن سخت نیست اما گاهی تلنگر نیاز است تا به یاد آوریم فطرت خفته‌مان را. درست است همه ما از یاد مهربانی دیده‌ایم و شنیده‌ایم اما این روزها باید بیشتر به آن بپردازیم. زیباترین مهربانی آن‌جایی است که ندانی برای چه کسی و به چه کسی است؟ و خوب بدانی که طرف مقابل نمی‌تواند این مهربانی تو را در زمانی دیگر جبران کند. یعنی مهربانی‌ای که به خاطر شخصی مقابل یا جبران‌مقابل نباشد.

■ ■ ■

■ **حساب‌نان امروز نیازمندان با من!**

همه مردم دنیا شاید وقتی قدری نابینا را ببینند که نمی‌تواند از خیابان بگذرد دستش را بگیرند و او را از خیابان بگذرانند اما آیا همه دنیا می‌روند یک روز پخت کامل نان نانویی را بخزند و بگویند: «حساب‌نان امروز ۵۰ خانواده نیازمند که می‌آیند اینجا با من»؟ برایشان مهم هم نباشد که چه وقتی به آن نانویی می‌آیند، مهم این باشد که وقتی شخص نیازمند آمد و خواست پول نان را حساب کند به او بگویند حساب شده است. کاری که از رسوم ما ایرانی‌ها بوده است و هنوز هم خیلی‌ها آن را انجام می‌دهند.

■ **مهربان‌ترین‌ها چه کسانی هستند؟**

مهربان‌ترین انسان‌های زمین آنهایی هستند که بدون آنکه رنگ، شخصیت، نسل افراد و... برایشان مهم باشد مهر می‌ورزند. در همه جای دنیا وقتی کودکی تنها را ببینند که گریه می‌کند شاید به او سر زده و از او بپرسند که مشکلت چیست و اگر بتوانند آن را حل می‌کنند. اما کم هستند افرادی که وقتی کسی با آنها خوب تا نکرده یا محبت پاسخش را بدهند و به او مهر بورزند اما هست و چقدر زیاست که هست.

یک نمونه مهر ورزیدن که شاید خیلی کوچک باشد و به چشم هم نیآید اما در زندگی فرد مقابل تأثیر فراوانی خواهد داشت را با هم بررسی می‌کنیم. روزی برای خرید میوه به میوه‌فروشی می‌روی. آن روز به جای اینکه همه میوه‌های خوب را سوا کنی، بیاو به جای ۱۰ میوه خوب، ۹ میوه سالم و یک میوه خراب درون جعبه را بچین و قاطی مایقی میوه‌ها بخر. این یک دانه میوه خوب می‌دانی که برای تو تأثیر آنچنانی خواهد داشت اما برای فرد میوه‌فروش چطور؟ او که تا شب ۵۰ میوه را حتی بیشتر دارد اگر مشتری یک دانه میوه لک‌دار او را از روی مهر و دوستی بردارد دیگر تا پایان شب به جای اینکه میوه‌فروشه سه کیلو میوه را بیرون ببرد در بدترین شرایط هر خرید یک میوه لک‌دار را برداشته است و فشار اقتصادی یک فرد تقسیم می‌شود بر ۵۰ نفر.

■ ■ ■

شاید صبر پشت چراغ قرمز کار کوچکی باشد اما... ما انسان‌ها آن قدر به مهربانی‌های بزرگ فکر کرده‌ایم که این موارد را کوچک می‌شماییم یا اصلاً این نوع مهربانی را یادمان رفته است. البته نباید فراموش کرد که آدم‌های مهربان همیشه مهربان هستند و شاید فردی که تحمل نوع مهربانی را یادمان رفته است. البته نباید فراموش کرد که آدم‌های مهربان همیشه مهربان هستند و شاید فردی که تحمل نوع مهربانی را یادمان رفته است. البته نباید فراموش کرد که آدم‌های مهربان همیشه مهربان هستند و شاید فردی که تحمل نوع مهربانی را یادمان رفته است. البته نباید فراموش کرد که آدم‌های مهربان همیشه مهربان هستند و شاید فردی که تحمل نوع مهربانی را یادمان رفته است. البته نباید فراموش کرد که آدم‌های مهربان همیشه مهربان هستند و شاید فردی که تحمل نوع مهربانی را یادمان رفته است.

### سبک‌مهربانی



اردویی جهادی به نام مهربانی

# حساب‌نان امروز نیازمندان با من!

■ **مهربانی به مثابه اردویی جهادی**

هر شخصی برای خود از مهر و محبت تعاریف ویژه‌ای دارد. یکی مهربانی را محبت به ممنوع تلقی می‌کند، یکی آن را محبت به خویشان و دیگری محبت به کودکان و یکی آن را نگاه بی‌زمنی می‌بینیم که در جریان سبل تمام زندگی خود را از دست داده است اما با تنگ‌آسی از بچه‌های جهادی که برای آبادی شهرش خدمت‌رسانی می‌کنند پذیرایی می‌کند. مهربانی را اردوی جهادی باید دید. با درارمیع، در نگاه کودکان عراقی دیدم که با چشمش گریان به شمای زائر امام حسین(ع) التماس می‌کنند که شب را در منزل آنها بگذرانید. مهربانی یعنی آنجا که پیرمرد و دخترش هیچ برای پذیرایی نداشتند اما تو را دعوت می‌کنند به خوردن نان و تخم مرغی که در موکب‌شان تقسیم می‌کنند.

■ **نمونه مهربانی، از تاجر تا روحانی!**

مهربانی را می‌توانیم آنجایی ببینیم که تاجر و کارگر و روحانی و سرهنگ برای ساخت خانه‌های سبیل‌زدگان با هم فرق ندارند. تازه هر کدام به دنبال آن است که از دیگری در این امر پیشی بگیرد. مردم همیشه در بدترین شرایط بهترین صحنه‌ها را رقم زده‌اند اما نمی‌دانم چطور می‌شود که همین مردم گاهی پشت چراغ قرمز حاضر نیستند دو دقیقه را برای هم نوع خود کنند و دست‌شان را روی بوق گذاشته و گوش سایرین را نوازش می‌دهند. نمی‌دانم یک دفعه چگونه است که همین مردم وقتی فرد سعال‌خورد‌های را در اتوبوس می‌بینند حاضر نیستند جای خود را با او عوض کنند. به نظر شما چگونه است مردمی که حاضرند در ایام سختی و گرفتاری‌تان آن حد پای مهر و محبت خود بایستند، کار و زندگی را رها کنند و بروند در مناطق محروم برای خدمت‌رسانی، در این جا که فرصت مهربانی در خانه آنها را زده و خود به سراغ‌شان آمده، آن را فراموش می‌کنند؟ آیا غیر از این است که فکر می‌کنند این کارها ارزشی ندارد یا اینکه مهربانی را در بیرون از خانه و محل زندگی خود یا شهرشان ارائه دهند و برای آن ارزش قائلند. همیشه بعضی کارها کوچک‌است اما تأثیرات بزرگی دارد. مثال اول را که یادتان هست؟ شما یک دانه میوه را دور می‌اندازی اما میوه‌فروش شاید صبر پشت چراغ قرمز کار کوچکی باشد اما... ما انسان‌ها آن قدر به مهربانی‌های بزرگ فکر کرده‌ایم که این موارد را کوچک می‌شماییم یا اصلاً این نوع مهربانی را یادمان رفته است. البته نباید فراموش کرد که آدم‌های مهربان همیشه مهربان هستند و شاید فردی که تحمل یک ثانیه ایستادن پشت چراغ قرمز را ندارد در موارد مشابه هم رفتار مهربانه‌ای نداشته باشد یا آنکه در رفتارهای معمولی با دیگران مهربان است در بحران‌ها نیز همین گونه باشد.

■ **بعضی‌هایمان نیاز به تلنگر داریم**

بعضی از ما یادمان رفته‌که می‌توانیم به لیخندی که هر روز در گذر از خیابان به بقالی و نانوایی محل و حتی رهگذر می‌زیم می‌تواند از سر مهر باشد و او را نیز خوشحال کند. همه ما اگر رهگذری را در خیابان ببینیم که به ما لیخند می‌زند چه فکر می‌کنیم؟ چرا یاد نمی‌آید او را کجا دیده‌ام؟! حتماً شناسنت، به این فکر نمی‌کنیم که او رهگذری بود که دوست داشت با لیخندش به من مهر بورزد. نیاز به تلنگر داریم تا باور کنیم که این کارهای کوچک هم تأثیرات بزرگی خواهند داشت و فراموش نکنیم که همین لیخندها و گذشت‌ها را هم می‌توان مهربانی خواند.